۳۸. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۱۰/۱۸)

۳۸. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۱۰/۱۸) سال تحصیلی (۱۴۰۳-۱۴۰۲) - دوشنبه،۱۸ دی ماه ۱۴۰۲ موضوع : مفاد روایت داود رقی در عبارت سید مرتضی، امکان رؤیت هلال در غدوه بیست و هشتم، عدم ارسال مرسله صدوق و تلخیص سند آن با تعبیری «رفعه»

- پیش‌گفتار(چکیده)
- مفاد روایت داود رقی در کلام سید مرتضی
- امکان رؤیت هلال در غدوه بیست و هشتم قبل از مقارنه
- همت آیت‌الله حسن زاده در تحصیل
- مرسله صدوق؛ دلیل ششم سید بحر العلوم بر اجزاء رؤیت قبل از زوال

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
مفاد روایت داود رقی در عبارت سید مرتضی، امکان رؤیت هلال در غدوه بیست و هشتم، عدم ارسال مرسله صدوق و تلخیص سند آن با تعبیری «رفعه»

موضوعات فرعی:
مفاد روایت داود رقی در کلام سید مرتضی
امکان رؤیت هلال در غدوه بیست و هشتم قبل از مقارنه
همت آیت‌الله حسن زاده در تحصیل
مرسله صدوق؛ دلیل ششم سید بحر العلوم بر اجزاء رؤیت قبل از زوال

مفاد روایت داود رقی در کلام سید مرتضی

امروز در ذهنم بود که در ادامه کلام سید، مرسله صدوق را بخوانیم. اما دیروز یکی از آقایان اعزه، عبارتی را از کتاب رسائل سید مرتضی نقل کردند. من هم مراجعه کردم. دیدم چند لحظه‌ای خوب است که به این حدیث برگردیم.

در مباحث قبلی وقتی روایت داود رقی را مطرح کردیم، این سؤال پیش آمد که آیا قبل از شهید اول هم در کتب فقهی، ذکری از این روایت آمده یا نه. اگر یادتان باشد این سؤال را مطرح کردم. یعنی مرحوم شیخ الطائفه رضوان الله تعالی علیه، این حدیث داود رقی را در آخر ابواب الزیادات آورده‌اند و اصلاً در فضای بحث نیستند. یعنی نظر مرحوم شیخ راجع به استظهار از این حدیث، هیچ معلوم نمی‌شود. در تهذیب و به‌خصوص استبصار که برای رفع تعارضات ظاهریه تألیف کرده‌اند، در خیلی جاها نظر شیخ راجع به استظهار از حدیث معلوم است؛ جمع ایشان معلوم می‌شود. اما در روایت داود رقی نظر شیخ را ندانستیم. به تبع ایشان سائر فقهای معظم که در طول این فاصله بودند، آنها هم ندانستند. اولین کسی که از روایت داود رقی نام بردند، شهید در دروس بودند. در دروس اسم بردند و فرمودند: «الا فی روایة داود الرقی» که تازه آن را در کردند و فرمودند: «لا اعتبار به». این سؤالی بود که در کتب فقهی قبل از شهید اسمی از این روایت نیست. هیچ ظهوری از آن روایت نداریم.

دیروز از رسائل سید رضوان‌الله‌علیه نقل کردند. من در بخش همین صفحه فدکیه که تا حالا مشغول بودیم در کلمات اصحاب که اولین‌آنها عبارت دروس بود، قبل از آن عبارت رسائل سید را آوردم که اشاره‌ای به این حدیث در آن جا هست.

شاگرد: قبل از اینکه عبارت را بخوانید. اگر برای ما احراز شود که فقهاء به این روایت توجه نداشته‌اند تا آن را در کنند، و از طرفی احتمال می‌دهیم که اگر این روایت به دست آنها می‌رسید ممکن بود نظر آنها عوض شود، در اینجا اعراض مشهور از روایت صدق می‌کند؟

استاد: اصل خود اعراض دو مرحله خیلی مهم دارد. یکی اعراض به این معنا که ذکر می‌کنیم به این روایت عمل نمی‌کنیم؛ اثبات اعراض می‌کنیم؛ اعراض اثباتی. یک اعراض هم به‌معنای سکوت است؛ یعنی روایت بوده و طبق آن فتوا داده نشده است. نه اینکه با عنایت به آن از آن اعراض کرده باشند. اولی که اعراض اثباتی است و در فضای بحث علمی، بر فضای بحث فقهی کلاسیک مئونه تحمیل می‌کند، باید راجع به آن بحث شود و بحث هم شده است. اما مئونه این اعراض دوم کمتر است. یعنی صرف این است که طبق آن نظر نداده‌اند.

راجع به این روایت اگر بگوییم آن را ندیده اند، چون در تهذیب آمده از ذهن دور است. تهذیب در دست همه بوده است. مرحوم محدث نوری در جواب از سید نعمت الله جزائری در مستدرک چه فرمودند؟ سید گفتند شیخ اینها را کمکم به تهذیب اضافه می‌کرده و به دستها می آمده، لذا در بعضی از نسخه‌های تهذیب بوده و در بعضی نبوده است. نمی‌دانم مراجعه کردید یا نه. بعد مرحوم نوری از ایشان جواب داده‌اند و فرموده‌اند از مثل سید نعمت الله جزائری تعجب است که این حرفی را به

ایشان بزنند.

شاگرد: سید چه گفته بودند؟

استاد: سید در مورد ابواب الزیادات تهذیب و امثال آن گفته بود؛ شیخ تهذیب را نوشته بود و در دستها آمده بود. بعد دوباره مدام به آن اضافه میکردند.

شاگرد: دیگران؟

استاد: نه، خود شیخ. در دست مردم نسخههایی بوده، بعدا هم نسخههایی اضافه شده. چون تهذیب را اوائل جوانی نوشته بودند و هنوز شیخ مفید حیات داشتند. میگویند: «قال الشیخ دام ظله» یا «ادام الله ظله». معلوم میشود که ایشان پنج سال محضر شیخ مفید را درک کردهاند. وفات شیخ چهارصد و سیزده است، شیخ طوسی در سال چهار صد و پنج به بغداد وارد شدند. حدود هشت سال در حافظه ام هست. هشت سال شاگرد شیخ مفید بودند و زمان ایشان را درک کرده بودند. تهذیب را در همان زمان شروع به نوشتن کرده بودند. شرح مقنعه بود. لذا میگویند «ادام الله ظله». بعد در ادامه میرسد به «قدّس سره». بنابراین کسی است که در اوائل جوانی خود کتاب را شروع کرده، طبیعی است که سید نعمت الله بگویند بعضی از نسخهها در دستها آمده بود و بعدا ًباز خودشان اضافه میکردند. لذا در بعضی از نسخهها یک روایت بود و در بعضی دیگر نبود. این حرف سید بود که مرحوم نوری جواب خوبی هم داده بودند. گویا این حرف به مقام مثل سید نعمت الله جزائری بعید میآید. محدث نوری میگویند گویا وقتی این را مینوشتند عبارت شیخ در مشیخه در ذهنشان حاضر نبوده. شیخ میگویند من ابواب الزیادات را به چه صورت نوشته ام. نه اینکه کمکم مینوشتم.

شاگرد: جواب مرحوم نوری چه بود؟

6:56

استاد: چند روز پیش هم عرض کردم. در فدکیه گذاشتهام مراجعه کنید. یادم نیست کدام صفحه بود. اما ایشان نسبتا ًطولانی جواب میدهند. اگر الان حاضر الذهن بودم عرض میکردم.

شاگرد۲: مگر همینی که فرمودید جواب نبود؟

استاد: بود، ولی ایشان تفصیلی میخواهند که ناظر به بزنگاه های حرف ایشان است. من هم الآن حاضر الذهن نیستم.

شاگرد۳: فرموده بودید میخواستند روایات عامی را هم ذکر کنند و دیدن کار خیلی طول میکشد، منصرف شدند... .

استاد: این چیزی که شما میگویید حرف خود شیخ است. آن را یادم هست که خود شیخ گفته بودند. اما جوابی که مرحوم نوری میدهند دو-سه جواب است. به این صورت یادم هست.

آقا فرمودند شاید ندیده بودند. میگویم روی این توضیحی که مرحوم نوری دادهاند، بعید است. تهذیب با این خصوصیاتی که دارد کاملا ًدر دستها بوده. مرحوم نوری هم خوب گفتهاند. استبعاد میشود که بگوییم فقهای بزرگ، روایاتی که در تهذیب بوده را ندیدند. این هست اما آن را در کتب فقهی ذکر نکردهاند. از خود مرحوم شیخ هم نظری راجع به این روایت نداریم. چون آخر ابواب الزیادات تنها این روایت را آوردهاند. خُب قبلا ًاین سؤال را عرض کردم. دیروز آقایان این را فرمودند. قرار بود مرسله صدوق را بخوانیم. ولی به اندازه چند دقیقه عبارت سید را میخوانم. از کتاب رسائل الشریف المرتضی نقل کردند؛ جلد دوم، صفحه پنجاه و هشتم.

البته چون عبارت مقداری مشکل داشت، بعد که گشتم دیدم همین رساله سید را در کتاب رؤیت هلال آوردهاند؛ جلد اول، صفحه صد و هشتاد و شش. معلوم میشود وقتی کتاب رؤیت هلال را مینوشتند، یک نسخه خوبی داشتند غیر از نسخه کسی که رسائل شریف مرتضی را تحقیق کرده است. چون من عبارت رسائل شریف مرتضی را که میخواندم گفتم این یک چیزی میخواهد و باید رفتوبرگشتی بشود. بعد آن را که دیدم، دیدم یک کلمه افتاده است. آن کلمه در رؤیت هلال آمده است. اصل حرف این است:

مرحوم سید بر اصحاب عدد، ردیه نوشتهاند؛ یک ماه ناقص و یک ماه تام، روایتش را رد کردهاند. بعد فرمودهاند:

> **و منهم من يستدل بالرؤية من وجه آخر، و هو أن يرقب ظهور الهلال له في المشرق و قبل طلوع الشمس، يفعل ذلك يوما بعد يوم من آخر الشهر الى أن يخفى عنه آخره من الشمس، فلا يظهر حينئذ أنه آخر يوم في الشهر الماضي و هو يوم السرار، و اليوم الذي يليه أول المستهل، فليستدل بذلك، ما لم يخالف العدد، فإذا خالفه أو أعرض له لبس عاد مستمسكا بالأصل، و هذه فصول مستمرة و الحمد للّه**
>
> **[1]**

«و منهم من يستدل بالرؤية من وجه آخر»؛ یعنی عدهای آمدهاند بین رؤیت و روایات عدد جمع کردهاند. سید این جمع ها را نمیپذیرند. میگویند چه جمعی است؟! کلاً میخواهند آنها را رد کنند. عدهای به این صورت جمع کردهاند:

«و هو أن يرقب ظهور الهلال له في المشرق و قبل طلوع الشمس»؛ ببینید این عبارت میتواند همان مضمون روایت داود رقی باشد؛ علی احد الوجوه ای بعض وجوهی که صحبت شد. خُب این خوب است. معلوم هم میشود که نه تنها این بوده، وقتی هم سید بعداً میخواهند جواب آن را بدهند، میفرمایند: **«و قوله و من أصحابنا من يستدل بالرؤية من وجه آخر»؛** یعنی سید از مصنف نقل میکنند که در بین اصحاب این استدلال بوده است. یعنی عبارت پر بار شده است. فقط مربوط به مصنف آن کتاب نیست. آن مصنفی که سید او را رد میکنند، گفته «من اصحابنا». البته این در جواب سید آمده است. «و منهم»، یعنی «من اصحابنا» که ایشان آن را آشکار کردهاند. خُب او چه گفته؟

«و هو أن يرقب ظهور الهلال له في المشرق و قبل طلوع الشمس»؛ برداشتی که این بعض اصحاب ما، از حدیث داود رقی داشتند، اگر مستند باشد که دور نیست، این بوده که رؤیت بعد از طلوع و رؤیت تا زوال نبوده. این شاهد خوبی از پیشینیان و بعض اصحابنا است، که ما آن را پیدا کردیم. من عبارت سید را برای همین گفتم. ما دنبال این بودیم که برداشت علماء و فقها از این روایت داود رقی چه بوده. نفهمیدیم که برداشت شیخ چه بوده، اینجا سید میگوید او گفته بعض اصحاب ما میگفتند «یرقب قبل الطلوع الشمس»، پس روایت داود رقی در استظهار بعض اصحاب ما ربطی به بحث ما که رؤیت بعد از زوال است، نداشته است. آنها آنطور معنا میکردند.

«يفعل ذلك يوما بعد يوم»؛ از بیست و پنجم، بیست و ششم مدام صبح نگاه میکنند. **«من آخر الشهر الى أن يخفى عنه آخره من الشمس»؛** تا آخر ماه که رسید، هلالی که قبل از خورشید طلوع میکرد، مخفی میشود.

«فلا يظهر حينئذ أنه آخر يوم في الشهر الماضي»؛ من عبارت را به این صورت خواندم و دیدم با مقصود او و عبارت جور در نمی‌آید. لذا رفتم برگشتم و گفتم عبارت را به این صورت می‌خوانم: «فلایظهر حینئذ»، و بعد «انه آخر یوم». ای «فلایظهر»، و بعد «حینئذ انه آخر یوم». عبارت را به این صورت درست کردم. «فلایظهر حینئذ» یعنی وقتی هلال مخفی شد ظاهر نمی‌شود در آخر شهر؛ «حینئذ» یعنی آخر شهر. ای اینکه «فلایظهر» در آخر شهر، و «حینئذ انه آخر یوم» هم یعنی امروز که صبح ندیدیمش و مخفی شد، آخرین روز ماه است و فردا روز اول می‌شود. اما خُب در کتاب رؤیت هلال نگاه کنید. عبارت به این صورت است:

> **و منهم من يستدلّ بالرؤية من وجه آخر، و هو أن يرقب ظهور الهلال له في المشرق و قبل طلوع الشمس، يفعل ذلك يوما بعد يوم من آخر الشهر إلى أن يخفى عنه آخره من الشمس فلا يظهر، فيعلم حينئذ أنّه آخر يوم في الشهر الماضي، و هو يوم السرار، و اليوم الذي يليه أوّل المستهلّ، فيستدلّ بذلك ما لم يخالف العدد، فإذا خالفه أو اعترض له لبس عاد؛ مستمسكا بالأصل. و هذه فصول مستمرّة، و الحمد للّه[2]**

در نسخه رسائل، «**فیعلم**» افتاده است و حتماً آن را می‌خواهد. در اینجا عبارت خیلی خوب شد. «**حینئذ**» هم برای عبارت بعدی است.

«فیعلم حینئذ»؛ وقتی صبحی که ماه را ندیدیم، **«أنّه آخر یوم في الشهر الماضي»؛** ولو بیست و نهم باشد، **«و هو یوم السرار»؛** روزی که دیگر محاق است. یعنی ماه مخفی می‌شود. **«و الیوم الذي یلیه أول المستهل»؛** امشب هلال جدید می‌شود و فردا اول ماه است. البته بعد سید جواب می‌دهند. جالب است. سید می‌گویند این همه مسلمانان استهلال می‌کنند؛ بچه بودیم و بزرگ شدیم، سال‌ها دیدیم وقتی همه می‌خواهند هلال را ببینند، آخر نهار در وقت غروب در طرف مغرب بهدنبال آن هستند. در عمرمان ندیده ایم که مردم جمع شوند و به طرف صبح بروند و ببینند امروز هلال پیدا می‌شود یا نمی‌شود. سید به این صورت جواب می‌دهند.

شاگرد: این مختص بهروز بیست و نهم است؟ بیست و هفتم، بیست و هشتم هم می‌شود.

---

[1] رسائل الشریف المرتضی؛ ج۲، ص: ۵۸

[2] رؤیت هلال؛ ج1، ص: ۱۸۶

امکان رؤیت هلال در غدوه بیست و هشتم قبل از مقارنه

استاد: جلوتر عرض کردم که بیست و هشتم قطعی الخلاف است. یعنی احتمال این نیست که کسی بگوید ماه بیست و هشت روز بشود. یعنی اگر صبح بیست و هشتم ندیدید، امشب هلال جدید است و فردا که بیست و نهم است اول ماه است.

شاگرد: روی عبارت میگذارید.

استاد: روی عبارت نمیگذارم. من به این صورت عرض کردم که حتی صبح بیست و هشتم، اگر کسی دقیق و حدید البصر باشد، میتواند هلال قبل از طلوع الشمس را ببیند. من به این صورت حمل کردم تا قطعی الخلاف نشود. الآن آن چه که معروف است این است: چرا میگویند بیست و هشتم محاق است؟ به این خاطر که میگویند در بیست و هشتم دیگر پیدا نیست. زیر ده درجه رفته است. مرحوم خواجه ده درجه را فرموده بودند؟ یا هشت درجه بود؟ ده درجه بود. آنها میگویند در بیست و هشتم دیگر زیر ده درجه است یا نزدیک آن است، لذا دیگر قابل رؤیت نیست. خُب روی آن مبانی درست است، میگویند محاق است و بیست و هشتم هم نمیبینیم. اما باالدقه اگر روایت را معنا کنیم نمیتوانیم بگوییم در بیست و هشتم نمیبینیم.

17:07

شاگرد: اینکه حتماً نمیبینیم، درست نیست اما اینکه حتماً در بیست و هشتم هم وجود دارد، درست نیست.

استاد: درست است.

شاگرد: یعنی حتماً هلال هست؟!

استاد: بله، چون بیست و نه روز و نیم ماه میشود. حتی اگر قبلش پانزده ساعت هلال بوده، آن پانزده ساعت را کم میکنید ولی باز بیست و هشتم، نمیتوانید بگویید مخفی شده بهطوریکه از مقارنه در شده.

شاگرد: نه اینکه از مقارنه در شده، بلکه شرائط طوری است که دیگر دیده نمیشود.

استاد: از کجا میگویید؟! چه بسا کسانی حدید البصر باشند و تخصص این را داشته باشند که ببینند. یا با دستگاههای امروزی ببینند.

داشگر: چه بسا یعنی حتماً هلال هست؟

استاد: صحبت سر این است که به مقرنه نرسیده است. حالا من این را عرض می‌کنم، شما از نظر فنی هم مراجعه کنید. صبح بیست و هشتم هیچ کجا ندارید که هلال از مقرنه در شده باشد.

داشگر۲: صبح بیست و هشتم اگر پنج درجه برسید مخفی می‌شود.

همت آیت‌الله حسن زاده در تحصیل

استاد: خُب من این را مطرح می‌کنم، از نظر فنی باید مراجعه کنیم و ببینیم به چه صورت است. زیجات را می‌خواندند. حاج آقا در درس اسفارشان می‌فرمودند. می‌خواستند بگویند ام چطور درس می‌خواندیم. چیزهای عجیبی در درس خواندشان بود. خودشان می‌گفتند واقعاً عجیب است. می گفتند ام که محضر حاج آقا شعرانی درس می‌خواندیم در کل سال، تنها دو روز تعطیلی داشتیم. عاشورا و بیست و هشتم صفر. جمعه نداشتیم. یک بار دیگر فرمودند در قم وقتی در حرم حضرت معصومه سلام الله علیها اذان می‌گفتند، دو مباحثه کرده بودم. یعنی دو مباحثه کرده بودم و اذان صبح می‌گفتند. این را از خودشان شنیدم. در آن جا گفته بودند ام باء بسم الله مجمع البیان را تا تاء تمت مجمع البیان را نزد آقای شعرانی خواندیم. این جور کارها و درس خواندن ها عجیب است.

می‌گفتند آقایان دو سال تمام با اینطور خواندن محضر آقای شعرانی مجسطی را خواندیم. استاد فرمودند خُب حالا آستین بالا بزنید و یک محاسبه‌ای کنید. یعنی خسوف و کسوفی و تقویمی بنویسید. ایشان فرمودند آقا جان! شروع که کردم نشد! دو سال مجسطی خواندم اما شروع که کردم نشد. استاد فرمودند باید دوباره از نو بخوانیم. دو سال دیگر ...! ما یک چیزی می‌گوییم! واقعاً چه همت هایی داشتند! حالا ما کجا هستیم! گفتند دو سال دیگر مجسطی را خواندیم و بعد فرمودند چندین سال تقویم من در بازار می‌آمد. بعد بین من و یکی از صاحب تقویم ها اختلافی شد و حرف من درست درآمد. یک اصطکاکی پیش آمد و من دیدم دیگر صرف نمی‌کند. دیگر تقویم نویسی را کنار گذاشتم. خُب مجسطی اینطور بوده. زیجات را می‌خواندند. کار بوده. خیلی زحمت می‌کشیدند. الآن هم که بیست و هشتم را می‌گوییم، سرگردان هستیم که بیست و هشتم ممکن هست یا نیست. کسی که اینها را خوانده می‌تواند سریع جواب بدهد که مثلاً ممکن است صبح بیست و هشتم، مقارنه شده باشد یا نه. سریع جواب می‌دهند. ولی خُب من فقط محضر شما حواله می‌دهم که مراجعه کنید.

شاگرد: مجسطی چیست؟

استاد: المجسطی یعنی الکبیر. یکی از کتاب‌های بسیار خوبی که تراث عظیم حوزوی است و متأسفانه هنوز هم دارد خاک می‌خورد، کتاب تحریر اقلیدس خواجه است. رضوان‌الله‌علیه! خواجه خیلی تحریرهای عالی دارند. خواجه در مقدمه تحریر می‌فرمایند: «این لما فرغت من تحریر المجسطی» تحریر اصول اقلیدس را شروع کردم. من که کتاب مجسطی را ندیدم. ظاهراً باید خطی باشد. بعید می‌دانم چاپش باشد. حالت زیج دارد. کتاب الکبیر برای بطلمیوس است؛ کل رصدخانه و معطیات رصدخانه را در آن پیاده کرده بودند. مثل زیج الغ بیگ، زیج بهادری، مجسطی هم ظاهراً زیجی است که در زمان بطلمیوس از رصدخانه خود پیاده کرده بودند و توضیحاتی که نوشتند.

شاگرد: زیج چیست؟

استاد: کتابی است که هر چه در رصدخانه می‌دیدند در آن ثبت می‌کردند.

همین استاد می‌فرمودند: آقا جان من مزاغه رفتم. از مزاغه به رأس کوهی رفتم که خواجه در آن جا رصد خانه ساخته‌اند. می‌گفتند به من حالی دست داد. دیدم این بنده‌های خدا در آن بالا، با آن امکانات چه کارها که نکرده‌اند! یعنی ابهت کار در رصد خانه مزاغه ایشان را گرفته بود؛ چقدر زحمت و چقدر کار! رئیسش هم مرحوم خواجه بودند. البته بعد مثل قوشچی هم شد. قوشچی هم بزرگ بوده. معتزلی است؛ سنی است ولی سنی قوی و فاضلی است. فاضل قوشچی که می‌گویند برای همین است. ظاهراً بعداً رئیست رصد خانه مزاغه را قوشچی داشتند.

شاگرد: این هایی که تعریف می‌کنید دو بلوه دارد. یک لبه آن ترغیب است و یک لبه آن افسردگی است.

استاد: خُب ببینید من باره‌ا عرض کرده‌ام؛ خدا می‌داند که برای من مثل خورشید است. خدای متعال در این مراجعه‌ها چه برکتی گذاشته است! هر چه من عرض می‌کنم ولو نیم بند می‌گویم، شما آن‌ها را یادداشت کنید و ای بعداً در فایل پیاده می‌شود، به این‌ها مراجعه کنید. اگر ده تا هست، دو تا از آن‌ها را مراجعه کنید. دو تای دیگر را در ماه بعد مراجعه کنید. کم‌کم مراجعه کنید. شما بعداً می‌بینید خداوند در این مراجعه چه برکتی گذاشته است. اگر این مراجعه رسم شما شود، دیگر آن حالت افسردگی برایتان پیش نمی‌آید. یعنی خود این مراجعه پس از مراجعه موتور قوی‌ای است. از عباراتی که همین استاد می‌فرمودند و خیلی زیاد تکرار می‌کردند، این بود: «از تو حرکت از خدا برکت». خیلی می‌گفتند. وقتی حرکت نشود چطور می‌خواهد برکت بیاید؟! خودشان که به این صورت بودند.

قضیه گداهایی که سر راه بودند را هم قبلاً گفته‌ام. گفته بودند تهران برف آمده بود. ما هم مرتب به منزل آقای شعرانی برای درس می‌رفتیم. یک روز برف سنگینی آمده بود، همه جا تعطیل شده بود، همه دنبال این رفته بودند که برفروب بیاورند و آن‌ها را پایین بیاورند؛ سنگینی می‌شده. لحن خودشان بود. فرموده بودند من به‌عنوان کسی که ساعت هشت صبح منزل این استاد پیر مرد حاضر می‌شدم، هر روز سر وقت می‌رفتم، اما امروز خجالت کشیدم. گفتم من مزاحم می‌شوم! ساعت هشت صبح این پیر مرد می‌خواهند یک برف روب بیاورند. خانه پر از برف است. دیگر وقتی همه جا تعطیل است، چرا بروم؟! گفتند مردد شوم که بروم یا نروم. خدای چه کنم؟! مزاحم هستم. می‌گفتند با تردیدی که بود مقداری طول کشید، اما رفتم. رفتم و دیدم آقا سر وقت آمده‌اند و کتاب جلوی ایشان باز و منتظر من هستم. گفتند من سر و پا خجالت شدم که ببین من دیر کردم؛ آقا با این‌که کار داشتند سر وقت نشسته‌اند. گفتند عذر خواهی کردم که آقا خدا می‌داند که من از سر سهل‌انگاری دیر نیامدم. و الا سر وقت حاضر می‌شدم. این‌که کمی دیر کردم برای این بود که گفتم امروز مزاحم هستم. حال استاد فرمودند ایشان به چشم من نگاه کردند و گفتند آقا هر روز که به منزل ما می‌آیی یک جاهای خاصی در بازار گداها هستند - چون مدرسه مروی می‌آمدند - گداها یک جای مخصوصی دارند و آن جا می‌نشینند. آن گداهایی که هر روز در جای مخصوصی می نشستند، امروز که آمدی در این برف بودند یا نبودند؟ گفتم آقا همه آن‌ها بودند. گفتند چطور گداها کارشان را تعطیل نکردند، ما تعطیل کنیم؟!

26:37

شاگرد: آن‌ها که نمی‌خواهند فکر کنند!

استاد: واقعاً مثل آقای شعرانی فکر نمی کردند. یعنی طوری درس خوانده بودند که این‌ها را مثل روزنامه درس می‌دادند. وقتی روزنامه می‌خوانید شما فکر می‌کنید!؟ همین‌طور می‌خوانید و می‌روید. اساتید ما این‌طور بودند. شاگردان مرحوم آقای امامی در یزد همین را می‌گفتند. می‌گفتند مکاسب را مثل روزنامه می‌خوانند و برای ما درس می‌گویند. چه علمائی؟! خوب گفتید! آقای شعرانی هر چه هم می‌خواستید می‌گفتند. همین جواهر را - باء بسم الله تا تاء تمت نبوده - مجلدات بسیار زیادی را

نزد آقای شعرانی خواندند. این جور درس خواندهاند.

شاگرد: حاج آقا بهجت را میفرمایید؟

استاد: نه، حاج آقا حسن زاده. گفتم در درس اسفارشان ای در درس هیئت اینها را میفرمودند. حاج آقا بهجت شاگرد مرحوم شعرانی نبودند. آقای شعرانی استاد مهم تهران بودند.

مرسله صدوق؛ دلیل ششم سید بحر العلوم بر اجزاء رؤیت قبل از زوال

عدم ارسال روایت صدوق و تلخیص سند آن با کلمه «رفعه»

«اذا رئی بعد الزوال»، فتوای شیخ صدوق، نه ادامه مرسله

خُب حالا به مرسل صدوق برویم. این بحث را شروع کنم، چون اگر تا شنبه بعدی زنده بودیم مراجعه کنید. سید شش دلیل برای حرف خودشان آوردند که رؤیت هلال قبل از زوال مجزی است. ششمی آنها این است:

> **و منها: ما رواه الصدوق في الفقيه- مرسلا- عن أبي جعفر عليه السّلام، قال: إذا أصبح الناس صياما و لم يروا الهلال و جاء قوم عدول يشهدون على الرؤية، فليفطروا و ليخرجوا من الغد أوّل النهار إلى عيدهم. و إذا رئي هلال شوّال بالنهار قبل الزوال فذلك اليوم من شوّال، و إذا رئي بعد الزوال فذلك اليوم من شهر رمضان. و التقريب ظاهر مما قدّمناه[1]**

خُب این عبارت به عبارت روایت عبید و ابن بکیر - نه روایت حماد - خیلی نزدیک است. در روایت عبید «ذلک الیوم» بود، در اینجا هم همینطور است. میفرمایند: «ذلک الیوم من شوال».

مرحوم سید بحر العلوم فرمودهاند این روایت در فقیه مرسل آمده است. در نرمافزار درایه به نظرم روایت قبلی را صحیح گفته بودند، و این روایت «اصبح الناس صیاما» را گفتهاند ضعیف است. حال چطور؟ بهخاطر ارسال آن است. مرحوم سید هم مرسل فهمیدهاند. این روایت به همین ترتیب در کافی شریف هم آمده است.

من حرف علماء را گفتم، ولی میخواهم احتمالاتی را عرض کنم تا برای شنبه مراجعه کنید. در ذهن من این است که این روایت مرسل نیست. اول حرفش این است که مرحوم سید در اینجا «اذا رئی» را بهدنبال «عن ابی جعفر» گرفتهاند. و حال اینکه وقتی در فقیه این کار را میکنند، احتمال دارد که عبارت را بهعنوان فتوا متخذ از روایت دیگر میآورند. کما اینکه مرحوم مجلسی اول در شرح فقیه وقتی به اینجا رسیدند، این را به حماد و عبید نسبت دادند. یعنی به روایت امام باقر علیهالسلام نسبت ندادند. اما چرا سید بهعنوان ششمی آوردند؟

نکتهی بحث این است: سید میگویند روایت عبید از امام صادق علیهالسلام است، این روایت از امام باقر علیهالسلام است، لذا دو روایت است. وقتی دو روایت است، لذا دو دلیل است. یکی مرسله صدوق از ابی جعفر علیهالسلام، و دیگری روایت مسند عبید و ابن بکیر از ابی عبدالله علیهالسلام. پس دو دلیل شد.

خب آیا واقعاً این عبارت «اذا رئی» دنباله همان روایت قبلی از امام باقر علیهالسلام است که مرحوم صدوق آوردهاند؟ یا نه؟ خود ایشان در مقنع همین را دارند و روایت عبید را آوردهاند؛«اذا رئی هلال». آیا فقیه هم همان است یا نه؟

احتمالی که در ذهن من است، این است: اینکه فرمودند «مرسلا عن ابی جعفر علیهالسلام» را هم سید آوردهاند. عبارت خود فقیه را میخوانم.

> **باب ما يجب على الناس إذا صح عندهم بالرؤية يوم الفطر بعد ما أصبحوا صائمين**
>
> **٢٠٣٧- روى محمد بن قيس «٣» عن أبي جعفر ع قال: إذا شهد عند الإمام شاهدان أنهما رأيا الهلال من ثلاثين يوما أمر الإمام بإفطار ذلك اليوم إذا كان شهدا قبل زوال الشمس و إن شهدا بعد زوال الشمس أمر الإمام بإفطار ذلك اليوم و أخر الصلاة إلى الغد فيصلي بهم «۴».**
>
> **٢٠٣٨- و في خبر آخر «۵» قال: إذا أصبح الناس صياما و لم يروا الهلال و جاء قوم عدول يشهدون على الرؤية فليفطروا و ليخرجوا من الغد أول النهار إلى عيدهم.[2]**

«روى محمد بن قيس عن أبي جعفر علیهالسلام»؛ اینجا مسأله مشیخه میشود. چرا؟ چون صدوق میگویند «روی محمد بن قیس»، لذا به کار مشیخه میرویم. باید سند صدوق را در مشیخه به محمد بن قیس بررسی کنیم. در پاورقی فقیه هم آوردهاند: «لسند حسن لمكان إبراهيم بن هاشم في الطريق و رواه الكليني بسند صحيح»؛ مشیخه صدوق ابراهیم بن هاشم را دارد، لذا حسن میشود. مرحوم مجلسی دارند: «في الحسن كالصحيح». یعنی ابراهیم بن هشام کالصحیح است. همان بحثهایی که همه میدانید.

خب مرحوم سید این روایت را در مصابیح نیاوردهاند: **«قال: إذا شهد عند الإمام شاهدان أنهما رأيا الهلال من ثلاثين يوما أمر الإمام بإفطار ذلك اليوم إذا كان شهدا قبل زوال الشمس و إن شهدا بعد زوال الشمس أمر الإمام بإفطار ذلك اليوم و أخر الصلاة إلى الغد فيصلي بهم».**

«و في خبر آخر قال: إذا أصبح الناس صياما...»؛ این یعنی «و فی خبر آخر عن روایة محمد بن قیس انه قال ابوجعفر علیهالسلام»؟! صریح نیست در اینکه راوی آن، محمد بن قیس باشد. مثلا

کافی است «و في خبر آخر قال ابوجعفر علیه‌السلام». این یک نکته از فقیه که داشته باشیم. ولی میبینیم برای مرحوم سید در مصابیح واضح بوده است. فرمودند: «ما رواه الصدوق في الفقيه- مرسلا- عن أبي جعفر عليه السّلام». اما اینکه «فی خبر آخر»، «قال ابوجعفر علیه‌السلام» باشد، یا «قال محمد بن قیس» باشد، مرسل حساب کرده‌اند و گفته اند ضعیف است. عبارت فقیه این است:

«و في خبر آخر قال: إذا أصبح الناس صياما و لم يروا الهلال و جاء قوم عدول يشهدون على الرؤية فليفطروا و ليخرجوا من الغد أول النهار إلى عيدهم»، در نرم‌افزار اگر نگاه کنید در چاپ فقیه «اذا رئی» را جزء حدیث نگرفته اند. فرق هم دارد. یعنی آن را عبارت صدوق گرفته‌اند. در این نرم‌افزارها معلوم است. برخلاف نظر سید بحر العلوم که «اذا رئی» را از صدوق نگرفته اند بلکه دنباله «و فی خبر آخر» گرفته‌اند. لذا گفته‌اند «مرسله صدوق». مرسله یعنی گفته «و فی خبر آخر». لذا با این خصوصیات مرسله میشود.

36:28

خب حالا به کافی برگردیم. این احتمال در ذهن من آمد که مرحوم صدوق این دو را از کافی گرفته است. یعنی اگر به کافی مراجعه کنیم، اگر این دو روایت پشت سر هم آمده باشد، نیازی نداریم بگوییم به‌خاطر مشیخه صدوق «حسن کالصحیح» است. سند کافی صحیح است، این را هم طبق همان از همان جا گرفته‌اند.

> **باب ما يجب على الناس إذا صح عندهم الرؤية يوم الفطر بعد ما أصبحوا صائمين**
>
> **١- محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد عن محمد بن عيسى عن يونس بن عقيل عن محمد بن قيس عن أبي جعفر ع قال: إذا شهد عند الإمام شاهدان أنهما رأيا الهلال من ثلاثين يوما أمر الإمام بالإفطار و صلى في ذلك اليوم إذا كان شهد قبل زوال الشمس فإن شهد بعد زوال الشمس أمر الإمام بإفطار ذلك اليوم و أخر الصلاة إلى الغد فصلى بهم.**
>
> **٢- محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد رفعه قال: إذا أصبح الناس صياما و لم يروا الهلال و جاء قوم عدول يشهدون على الرؤية فليفطروا و ليخرجوا من الغد أول النهار إلى عيدهم[3]**

«عن محمد بن قيس عن أبي جعفر ع قال: إذا شهد عند الإمام شاهدان»؛ یعنی همان روایت اول فقیه که فرمودند «و روی محمد بن قیس»، در اینجا هم «عن محمد بن قیس» است، در سند کافی. در فقیه فرمودند «روی».

خب روایت دوم؛ «محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد رفعه»؛ چون در کافی «رفعه» داریم، نرم‌افزار و سایرین؛ همه گفته اند این روایت دوم در کافی ضعیف است. «رفعه» مرسل میشود. «قال: إذا أصبح الناس صياما..». پس این حدیث دوم در کافی، مرسل و ضعیف میشود. در فقیه هم مرسل و ضعیف میشود.

شاگرد: درآن زمان «رفعه» به‌عنوان مرسل جا افتاده بوده؟ احتمالش می‌رود که به سند قبلی برگردد.

استاد: بله، تا این را دیدم، این احتمال خوب و سریع به ذهن می‌آید. در سند قبلی همین بزرگواران هستند. «محمد بن یحیی عن محمد بن احمد عن...»، لذا دیگر سند را تکرار نکردند و پشت سر هم هستند. همان «محمد بن یحیی عن احمد بن محمد رفعه»؛ یعنی طبق همان سند به محمد بن قیس رسیده است. و احتمال زیاد هست مرحوم صدوق که در فقیه آورده‌اند منظورشان همین بوده؛ یعنی محمد بن قیس را فهمیده‌اند. چون می‌گوید «روی محمد بن قیس» و بعد «و فی خبر آخر قال...»، یعنی می‌آید که دیگری هم از محمد بن قیس باشد. پشت سر هم هستند.

شاگرد۲: در اینجا طریقه‌ای دارند که تعلیق می‌کنند. یعنی اگر فی حد نفسه نگاه کنیم شاید احتمال آن برود. ولی اگر ببینیم آنها در تعلیق کردن طریقه‌ای داشتند؛ آنها از ابتدا اول را ذکر نمی‌کنند و بقیه را «رفعه» بگویند. بلکه اول را تعلیق می‌کنند و بعد دو-سه نفر بعدی را ذکر می‌کنند.

استاد: در اینکه آلآن علماء با این روایت معامله ارسال و ضعف کرده‌اند مشکلی ندارم. ولی آیا اینکه طریقه آنها این بوده، در یک مقام خاصی که قرینه در مورد داریم، پشت سر هم آمده‌اند... .

شاگرد: قرینه در مورد چیست؟

استاد: همین که قبلش می‌گوید «محمد بن یحیی عن احمد بن محمد» را قبلش می‌گوید و فوری بعدش همان را می‌گوید. ولو شما بگویید رسمشان این است که بگویند «و عنه». در محاسن برقی همانطور که در کافی هست، چقدر «و عنه» داریم.

شاگرد: مقصود من اضمار نیست. در همین مواردی‌که دو سند هستند و سندها یکی هستند، یک کار این است که بگوید «عنه»، یک کار این است که از ابتدا می‌اندازند. مثلاً می‌گوید «علی بن ابراهیم عن ابیه» را در سند بعدی می‌اندازند و از ابن ابی عمیر شروع می‌کنند. نه اینکه اول آن را ذکر کند و بعد بگوید «رفعه».

استاد: تا شنبه فرصت هست؛ ان شاء الله خداوند فرصت بدهد تا ببینیم کاربردهای «رفعه» در کافی و سایر روایات چیست. ببینیم گونه‌های مختلف آن چیست. ولی اگر هم به‌دنبال آن رفتیم حتماً به این نکته توجه کنید، وقتی می‌گوید «رفعه»، بعد می‌گوید «رفعه عنه علیه‌السلام»، «رفعه و انه قال». در اینجا «عنه» نداریم، تنها دارد «رفعه قال». یعنی عین سند قبلی را بیاوری و همان محمد بن قیس قال. یعنی «قال ابوجعفر علیه‌السلام». یعنی باز اینجا مضمر نیست. «قال»ای است که درست در دنباله روایت قبلی می‌آید. «انه» و «عنه» ندارد. فقط مضمره به‌معنای ضمیر مستتر در «قال» را داریم. چیز بیشتری نداریم. این نکته که بعد از کلمه «رفعه» اسم امام را نمی‌برد، به امام اشاره‌ای نمی‌کند و می‌گوید «رفعه قال»، ذهن را سراغ این می‌برد که می‌خواهند بگویند همان محمد قیس است، عین روایت قبلی را جلو برو. اگر شاهدی برای این استعمال پیدا شود خوب است. ولی در مانحن فیه این احتمال هست. اگر این احتمال باشد و مرحوم صدوق هم از کافی گرفته باشند، عبارت فقیه هم همین می‌شود. دو تا پشت سر هم است، و لذا گفتند «فی خبر آخر». یعنی ایشان فهمیده‌اند که این «خبر آخر» از محمد بن قیس است. در فقیه هم «قال» گفته اند. «و فی خبر آخر قال».

شاگرد: دیگر سند هم نمی خواسته.

استاد: نمی خواسته. «و فی خبر آخر قال»، یعنی دقیقاً همان محمد بن قیس، «قال» هم یعنی «قال ابوجعفر علیه‌السلام».

شاگرد۲: «اذا رئی» هم دیگر ادامه روایت نمی‌شود. چون در آن روایت ندارد.

استاد: احسنت، این هم شاهدی است که مرحوم سید فرمودهاند مرسل فقیه است، این قسمت آن مرسل فقیه نیست. آن مرسلش همانی است که مرحوم کلینی در کافی آوردهاند. دنباله ی آن هم عبارت روایت عبیدی است. مرحوم مجلسی و سائر کتب را نگاه کنید. اصلاً این بخش فقیه را بهعنوان روایتی از امام باقر تلقی نکردهاند. این بخش فقیه را همان مفاد روایت عبیدی گرفتهاند. روایت عبیدی و ابن بکیر است. در اینجا عبارات را آوردهام؛ لوامع صاحبقرانی مشهور به شرح فقیه ؛ ج6 ؛ ص631. روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه (ط - القديمة) ؛ ج3 ؛ ص461. مرحوم فیض هم در وافی عبارتی دارند؛ ایشان میگویند: «الحديث مرسل مقطوع»[4]. مرحوم فیض هم آن را مرسله میدانند. تعبیر ارسال دارند. برداشت ایشان هم همین است.

شاگرد: تعبیر «رفعه قال» را زدم، هر دو مورد هست. آن طورش هم کثیر است؛ یعنی ارتباط به سند ما قبل نداشته باشد و «رفعه قال» باشد.

استاد: بسیار خب.

شاگرد۲: مرحوم صدوق به کافی دسترسی داشتند؟

استاد: بوده، گاهی محمد بن یعقوب میگویند. معلوم است که از کافی گرفتهاند. سند خودشان را به کافی ذکر کردهاند. مرحوم کلینی که در سال سیصد و بیست و نه وفات کردند، مرحوم صدوق حدود پانزده ساله بودند. ولادتشان سیصد و پنج است. حدود بیست سال بالاتر بودند. یعنی وقت وفاتشان در این سن بودند و چنین محدثی هم بودند. بعد از ایشان هم سالها کافی در دستها بوده. مرحوم صدوق مفصل از ایشان میآوردند.

شاگرد: چون خودشان به محمد بن قیس سند دارند، احتمالش هست که از سند کافی نقل کرده باشند.

استاد: بله. یعنی صحیح باشد. نه به مشیخه. این احتمال ها میآید. احتمال هست. من نمیخواهم بگویم ظهور دارد.

شاگرد: خلاف ظاهر که هست.

استاد: بله، تمام اینهایی که من گفتم خلاف ظاهر است. ظاهر همانی است که علماء فرمودهاند. ولی چون ظاهر آن است ما نباید در بحث محتملات خلاف ظاهر را نگوییم. باید به محتملات خلاف ظاهر هم اعتناء کنیم. بهخاطر اینکه بعدها میبینیم در شرائط دیگری شواهدی پیدا میشود. شواهدی که احتمال اینکه در شبکه قبلی خلاف ظاهر بود، و ارزش نفسی آن ضعیف بود، بعداً در تشابک شواهد جمعی، شواهدی میآید که ارزش نفسی آن را بالا میبرد.

الآن مرحوم سید صاف میگویند «و روی مرسلا». آن چه که مقصود خودشان است. مقصود ایشان کدام قسمت حدیث است؟ ذیل حدیث است. ذیل حدیث، خیلی مشکوک است مرسلی باشد که ایشان به امام باقر علیه‌السلام نسبت میدهند. و اگر این عرض درست باشد که این روایت، عبارت فقیه از روایت عبیدی است، دیگر نباید شماره شش بگذاریم و بگوییم «ما روی مرسلا». بهخاطر اینکه این چیزی که ایشان از فقیه میآورند که همان است؛ از امام صادق علیه‌السلام است. همان روایت عبیدی است. نه اینکه از امام باقر علیه‌السلام و یک روایت دیگر باشد. لذا شش نمیشود. اینها نکات مهمی است که شاهدی بر فرمایش ایشان باشد یا نه.

شاگرد: نسبت به ناظر بودن شیخ صدوق به اسناد کلینی، نه به طریقی که حضرت عالی فرمودید، حاج آقای شبیری نکته‌ای دارند. می‌فرمایند مثلا در جایی صحیحه ای است که سه سند دارد که در یکی از آن‌ها در کتاب کلینی است که ابراهیم بن هاشم است که حسنه است. بعد شیخ صدوق سندی دارد که به کلینی می‌رسد ولی در سلسله سند، ابراهیم بن هاشم نیست و صحیحه است. ایشان می‌گویند در اینجا نمی‌توان گفت این صحیحه است. چون براساس شواهدی که می‌آورند می‌گویند در اجازه‌اتشان بوده که استاد به آن‌ها اجازه می داده که روایتی که از زراره برای ما ثابت شد، می‌توانیم به این سند نقل کنیم. لذا مثلاً از طریق کلینی برای او ثابت می شده و ترکیب الاجازات بالاسانید می‌کرده و می گفته به این طریق بوده ولی دیگر ابراهیم بن هاشم را نمی آورده. همان سند که استاد به‌صورت عام اجازه داده را نقل می‌کرده.

استاد: چیزی که هست این است که در جوی که مرحوم صدوق بودند هنوز نجاشی نبوده، کتاب رجال شیخ نبوده. ابراهیم بن هشام، ابراهیم بن هاشم بوده. ایشان نیازی نبوده به‌خاطر این‌که از حسنه بودن در بیاید، این کار را بکنند. می‌خواهم بگویم وجه ترکیب الاسانید چه بوده؟

شاگرد: نمی‌دانم وجهش چه بوده.

استاد: پارسال بود که در ترکیب الاسانید مشکلی داشتیم. الآن یادم نیست. آن جا چند جلسه خواستم بگویم. اما بحث‌های دیگری پیش آمد. ماند که ماند. بحث خوبی بود.

شاگرد۲: جایی آن را نوشتید؟

استاد: مواد بحث را آورده‌ام. اما این‌که چیزی در ذهن من بوده را ظاهراً نشد بیاورم. می‌دانم می‌خواستم خیلی روی طبیعت و فرد و انواع شخصیت‌ها و هویت‌های شخصیتی، سان بدهم. ولی نشد. چون در سندها و این‌که می‌گویند فلانی از نسخه بوده، خیلی چیزهای ظریفی هست. در این‌که ما نسخه‌ها را به کار می‌بریم و آن ترتیب بین افراد...؛ یک فرد در دلش طبایعی هست که خصوصیات آن کلی، بعداً منتقل می‌شود...، در این‌ها توضیحات خوبی در ذهنم بود. من می‌خواستم در نسخه بگویم. می‌خواستم بگویم این نسخه کتاب محمد بن قیس نزد صدوق بوده، آن نسخه نزد شیخ بوده، نسخه ی کدام راوی بوده؟ وقتی ما کلمه نسخه به کار می‌بریم بسیاری از خصوصیات از نسخه اولیه به‌عنوان وصف الطبیعی منتقل می‌شود و خیلی دیگرش به‌عنوان وصف الفرد منتقل می‌شود. آن وقت بحثش داغ بود و می‌خواستم بگویم، قسمت نشد.

برای جلسه بعد اشاره می‌کنم که «رفعه» را ببینید. و این‌که این روایتی که سید آورده‌اند را می‌توان تقویت کرد که همان روایت عبیدی باشد؟ یا نه، همان فرمایش سید بحر العلوم است که روایت فقیه از امام باقر علیه‌السلام است؟

این هم یادم آمد می‌گویم؛ ریخت عبارت روایتی که در فقیه آمده، با روایت عبیدی تفاوتی دارد. سید فرموده‌اند: «اذا رئی هلال شوال بالنهار». در روایت عبیدی ندارد «هلال شوال»، این فقط در فقیه است. در روایت عبیدی این بود:«اذا رئی الهلال قبل الزوال فذلک الیوم من شوال». در روایت مرسل دارد «اذا رئی هلال شوال بالنهار». یک تفاوتی هست. این در نظرتان باشد که خود تفاوت این عبارت دور می‌برد که مرسل صدوق همان روایت عبیدی باشد.

والحمد لله رب العالمین

[1] رؤيت هلال، ج۳، ص: ۱۹۷۷

[2] من لا يحضره الفقيه ؛ ج ۲ ؛ ص۱۶۸

[3] الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج ۴ ؛ ص۱۶۹

[4] الوافي، ج۹، ص: ۱۳۰۸